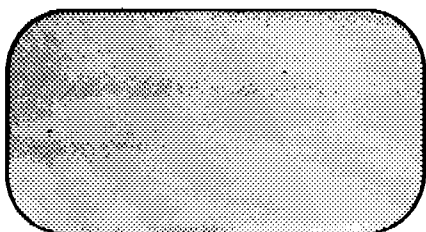


سنگ زنی

محمد حسین رجائی زفرہ ای





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سابقه سنگ‌زنی در ایران:

۱- در کتاب *دعات الحسینه*، شیخ محمدعلی غروی نخجوانی، چاپ بمبئی - ۱۳۳۰ قمری، صفحه ۲۷ آمده:

«به انواع و اقسام متعدده و مختلفه عزاداری نمایند. بعضی با دست به سر زدن. بعضی با شمشیر و غیره، و بعضی دست بر سینه زدن، و بعضی زنجیر بر پشت زدن، و بعضی دو قطعه چوب خاص درست کرده و با دست به همدیگر زدن که در بعضی اصناف فارس است»

۲- *معتقدات و آداب ایرانی* جلد اول، ص ۲۲۰ می‌نویسد:

«به هنگام خواندن این اشعار دو تکه چوب کوچک و یا دو دنده کوچک حیوانی را به یکدیگر می‌کوبند. در حالی که در وسط دایره‌ای سرگرم رقص هستند»^۱

۳- در شرح *زندگانی من*، جلد اول، ص ۲۹۵ عبدالله مستوفی می‌نویسد:

«دسته دیگر که خیلی توجه مرا جلب کرد دسته سنگ‌زن کاشی بود که با لباس

۱- این شخص خارجی که چنین مراسمی را ندیده و عزاداران را دیده تکان می‌خورند با خیز برمی‌دارند به رقص تشبیه کرده.

متحدالشکل خود وارد شدند لباس آنها از خالق الجبه و یک شال کرمانی حمایل و کلاهی شبیه کلاه شاطرها بود. و هر یک دو پارچه چوب، هشت گوشه قطوری به کف دست‌های خود بسته بودند. نوحه‌خوان می‌خواند و این‌ها به جای «پاضرب نوحه» چوبهای کف دست خود را به هم می‌زدند. وقتی جلو غرفة شاه معمولاً توقف کردند نوحه سه ضربی شد، کاشی‌ها ضربه اول را محاذی سینه و ضربه دوم را محاذی سر و در ضربه سوم خیز برداشته دو دست را بالای سر به هم می‌کوفتند و صدای گوش خراش از این تخته به هم زنی ایجاد می‌کردند.»

۴- در کتاب *رمضان در فرهنگ مردم*، جلد اول گردآوری سیداحمد و کیلیان، ص ۸۶ می‌نویسد:

«در سبزواری سی چهل نفر سنگ‌زن، سنگ می‌زنند، سنگ عبارت از دو تخته دایره شکل که در دست هر نفر است. یک مرتبه دو تخته را جلو سینه و یک مرتبه بالای سر بهم می‌کوبند.»

۵- در *تاریخ تکایا و عزاداری قم*، مهدی عباس، در صفحه ۲۰۸ می‌نویسد:

«سنگ زنی مخصوص دسته صنف کلاه مالهای قم بوده است، بدین صورت که تخته‌ای کوچک دایره مانند یا چند ضلعی را که حلقه چرمینی در پشت آن قرار داده بودند به دست گرفته و به هم زدن آن را با نوای نوحه‌خوان هماهنگ نموده، یکبار از جلو، بار دوم مقابل سینه، و در مرتبه سوم تا مقابل پیشانی بالا می‌آوردند و به هم می‌زدند، و این عمل عوض سینه زنی انجام می‌گرفت.»

۶- محمد ابوالفضل در مقاله‌ای با عنوان مراسم و نشانه عزاداریهای محرم در کاشان، در *مجموعه مقالات اولین گردهم‌آیی مردم‌شناسی* می‌نویسد:

«سنج‌زنی... امروز انجام نمی‌گیرد، این مراسم با به کار گرفتن سنج‌های چوبی که در دست جا می‌گیرند انجام می‌شود و روش استفاده از آنها به هم کوبیدن

سَنج‌ها همراه با نوای عزاست... بیش از یک متر از زمین برخاسته و با به هم کوبیدن سنج‌ها در بالای سر....

۷- در فرهنگ اصطلاحات کرمان، محمد تقی واعظ تقوی می‌نویسد:

«یکی دیگر از مراسم عزاداری سنگ‌زنی بود که هر کدام از عزاداران دو تخته پهن به شکل سنگ به دست می‌گرفتند و به آهنگ اشعار نوحه‌خوان آنها را مانند سینه‌زدن به هم می‌کوبیدند که صدای یک نواخت و پرطنین در فضای بازار ایجاد می‌کرد و نوحه‌خوان با چوب یا عصایی که به دست داشت، نظم این سنگ‌زنی را بعهدده داشت، به طوری که همراه با پائین آمدن عصا، سنگها یک نواخت به هم می‌خورد. این ترتیب عزاداری (که) جنبه تماشایی آن بیش از جنبه عزاداری بود، تقریباً مابین آن همه مراسم تأثرانگیز جنبه تنوع داشت.»

۸- در روزنامه ایران شماره $\frac{۶۶۰}{۷۶/۲/۲۹}$ آقای خلیل تنیده می‌نویسد:

«در استان هرمزگان (بندرعباس) گروهی در طول دو ماه با دست گرفتن یک یا چند علم چوبی پوشیده از پارچه به رنگ سبز و دستمال‌های رنگارنگ و کف زدن به وسیله دو تکه چوب گرد مانند همراه با حرکات دست و پا بصورت ضربداری به در منازل مردم می‌روند و با خواندن اشعار از آنان طلب پول می‌کنند.»

۹- در ایران و ایرانیان، به اهتمام و یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک ص ۴۴۷ آمده است:

«بعد از آنها دسته‌ای آمدند که از کمر به بالا برهنه بودند، هر یک از آنها در هر دست خود، قطعه چوب منحنی داشت و آنها را به یکدیگر زده چنان صدای غریبی حاصل می‌شد.»

۱۰- مرحوم عبدالحجت بلاغی در کتاب *انساب خاندانهای مردم نائین*، ص ۱۶۰، می نویسد:
 «تفصیل تعزیه و جوش گرفتن و چقچقی زدن^۱ و علم بازی را در نائین، در کتابی مستقل نوشته‌ام.»

۱۱- در کتاب *درباره تعزیه و تئاتر*، لاله تقیان با همکاری جلال ستاری در صفحه ۸۹ - اشاره‌ای به این مراسم هست.

سنگ زنی

در دهستان زفره کوهپایه اصفهان

سنگ زنی که در لهجه مردم زفره کوهپایه اصفهان *جاق جاتی* - یا - چق چقی نامیده می‌شد تا ۱۳۳۰ شمسی یا اوایل همان دهه، در حسینیه (میدان = تکیه) آبادی و در روزهای عاشورا - ۲۸ صفر - ۲۱ رمضان انجام می‌شد.
 آلت سنگ زنی دو قطعه چوب خراطی شده و به شکل نیم‌گوی است که در پشت آن از چرم، حلقه‌ای (به اندازه انگشتری) کوبیده‌اند. و چون در دست گیرند، انگشت وسط را از حلقه گذرانند تا بر اثر بی احتیاطی از مشت رها نشود.

سنگ‌زنان پیرامون دایره‌ای در حسینیه می‌ایستند و دو بدو مقابل هم هستند.

اگر سنگ زنان بیش از ۸۰ - ۷۰ نفر باشند در محیط دو دایره می‌ایستند. شخصی که مرثیه می‌خواند / واقعه‌خوان / نامیده می‌شود، در وسط دایره است و با تکان دادن دست خود یا بر سینه زدن سنگ‌زنان را هدایت می‌کند.

۱- در گویش مردم زفره از بخش کوهپایه اصفهان هم به سنگ زنی چق چقی گویند.

طبّال و علمدار نیز در وسط دایره‌اند.

علم (یا - کتل) چوبی بلند به طول ۵ - ۴ متر که اول کفن کرده‌اند و سپس در فاصله‌های معین چارقد الوان بسته‌اند و چون تکان دهند چارقد‌ها چین‌دار چین‌دار می‌شود.

علمدار شالی به کمر بسته و پایه علم (= کتل) را بر روی شال در جلو شکم گذارد و آن را با دو دست می‌گیرد، و بالای سر سنگ‌زنان می‌گرداند. ممکن است سنج‌زن هم باشد ولی در وسط دایره است.

سنگ‌زنان در هر بند از واقعه‌خوانی دو به دو مقابل هم سنگ را به هم می‌کوبند، و چون بند تمام شد به هوا جستن نموده یکبار بالای سر خود به هم می‌کوبند و برعکس حالت اول می‌ایستند.

و سنگ‌زن این بار روبروی کسی می‌ایستد که وقتی بندی (= ابیاتی) از واقعه می‌خواندند، پشت به او بود.

باز در این (بند) سنگ به هم می‌زنند تا (بند) مرثیه تمام شود و باز خیزر نموده یکبار بالای سر خود سنگها را به هم کوبند. و باز عقب‌گرد نماید (پشت به کسی می‌ایستد که در این بند روبروی هم بودند).

در بیشتر بندها از یک واقعه که خوانده می‌شود، سنگها را معمولی به هم می‌کوبند اما در یک واقعه یکبار آهسته در یک بند بهم کوبند.

هر بند واقعه وزن مخصوص دارد و معمولاً هر مصرع ۲ یا ۳ یا ۴ ضربه است یعنی در هر مصرع ۲ یا ۳ یا ۴ بار سنگها را به هم می‌کوبند.

در سایر شهرها که از سنگ‌زنی مطلبی آمده در هیچکدام مرثیه یا واقعه آن را ننوشته‌اند و از جزئیات واقعه بی‌خبریم.

واقعه‌خوانی سه نوع است و هر کدام به مناسبت شهادت امامی که در آن روز به شهادت رسیده (عاشورا - ۲۸ صفر - ۲۱ رمضان) و نیز واقعه‌ها بر دو نوع (مفصل - مختصر) است. اگر وقت مناسب نباشد از نوع مختصر استفاده نمایند

که حدود ۳۰ - ۴۰ بیت است.

واقعه سنگ‌زنی نوع مختصر ویژه عاشورا

سراینده تخلص خواجه - و - سلیمی دارد و اطلاع بیشتر از او نداریم.	
چه کربلاست امروز	چه کربلاست امروز
سرحسین مظلوم	سرحسین مظلوم
روز عزاست امروز	روز عزاست امروز
غوغای روز محشر	غوغای روز محشر
در زیر طاق گردان	در زیر طاق گردان
در زیر سم اسپان	در زیر سم اسپان
از آه درد و میاتم	از آه درد و میاتم
چشم تمام مردم	چشم تمام مردم
آشفته حال و گریان	آشفته حال و گریان
در کاسهٔ یتیمان	در کاسهٔ یتیمان
شاهی که بود سرور	شاهی که بود سرور
از دست قوم کافر	از دست قوم کافر
در ماتم پشه دین	در ماتم پشه دین
زین العباد مسکین	زین العباد مسکین
بیکس عروس قاسم	بیکس عروس قاسم
در گسردن پسر عم	در گسردن پسر عم
شاهی که با سخاوت	شاهی که با سخاوت
از دست قوم امت	از دست قوم امت

۱- با هر بیت خوانده می‌شود سنگ زنان دم بگیرند:

چه کربلاست امروز
از تن جداست امروز

چه کربلاست امروز
سرحسین (ع) مظلوم

آه از حرم بسرآمد
 در خیمه‌هاست امروز
 زاری طفلکان است
 بنگر چه‌هاست امروز
 بر روی خاک میدان
 تیغ جفاست امروز
 بیچاره طفلکان را
 فریادهاست امروز
 با دیده‌های گریان
 زنجیرهاست امروز
 در خون خویش غلطان
 از تن جداست امروز
 تن‌ها فتاده بی‌سر
 در کربلاست امروز
 افسغان کنید هر دم
 رنج و بلاست امروز
 در کربلا پریشان
 بنگر چه‌هاست امروز
 از دیده خون بسارید
 فریادهاست امروز
 بی‌تاب و بی‌قرارند
 چه ظلم‌هاست امروز
 رحمی نکرد به ایشان
 تا دامن قسیامت
 گرم عزاست امروز

چون اسب شه بیامد
 فریاد یسا محمد
 در کربلا فغان است
 بسیداد عسورتانست
 خونین کفن شهیدان
 بر حلق پاک طفلان
 بگرفت غم جهان را
 بر لب یکان یکان را
 از جور ظلم خصمان
 در گردن اسیران
 از جور این لعینان
 گویا سر شهیدان
 اولاد پاک حیدر
 فغان شور محشر
 ای مؤمنان عالم
 چون شاه هر دو عالم
 طفلان ماه رویان
 از جور خصم گبران
 ای مؤمنان بزارید
 از درد و غم بسنالید
 طفلان که خوار و زارند
 امید آب دارند
 این کافران ملعون
 ای خواجه زین مصیبت
 با درد و داغ و حسرت

بند دوم

چه کسربلاست امروز
 عسوغای دور محشر
 روز عزاست امروز
 فریاد یا محمد
 گگریید ای مـحـبان
 زاری کـنـید و افغان
 آن وارث پیمبر
 بی یار و بسی برادر
 آن دم که از سر زین
 گفـتند آل یـاسـین
 فرزند شاه مردان
 غلطان به خاک میدان
 زد نعره شهـهـریانو
 هر دم به ناله می گفت
 من بسیکس و غریبم
 کو مونس و طسبیم
 کو مصطفی که بیند
 سرها بریده از تن
 قاسم فتاده در خمسون
 اندر تنش جراحت
 هر دم عروس قاسم
 می گفت بسا دل زار
 یاران کجاست قاسم
 این حجله خانهٔ ما
 رنج و عناست امروز
 در کسربلاست امروز
 چون در بلاست امروز
 در شهرهاست امروز
 در ماتم شهیدان
 روز عزاست امروز
 سرور باغ حیدر
 در کسربلاست امروز
 افتاد سرور دین
 واحسرتاست امروز
 افتاده در بیابان
 آن کی رواست امروز
 از فرقت شه دین
 زهرا کجاست امروز
 از بساب بی نصیم
 کز من جداست امروز
 اولاد خویشتن را
 بر نیزه هاست امروز
 ببریده سینه تا ناف
 بی منتهاست امروز
 می کرد خاک بر سر
 عیشم (عیدم) عزاست امروز
 ای یاوران بگسوئید
 مساتم سراسـت امروز

از خون شوهر خویش
 بر عارض عروسان
 دانم که تازه داماد
 بهر چه قاسم من
 قدّ علی اکبر
 آن شاهزاده زار
 عباس بهر احباب
 آن ماه را سر و دست
 یسی آب مانده اصغر
 این طفل شیرخواره
 مانده غریب و بی‌یار
 می‌گفت با سکنه
 گرما سیه پوشیم
 عیسی به چرخ چارم
 گوش فلک سلیمی
 گو با تمام عالم
 (از بیاض خطی مورخه سلخ شعبان یکهزار و دویست و هفتاد و چهار رونویسی شد)

واقعه سنگ‌زنی بطور مفصل (مخصوص ۲۸ صفر)

ای شیعه بیا خون دل از دیده روان کن
 گریان شو و از سوز جگر آه و فغان کن
 در ماتم شهزاده حسن اشک بیفشان
 رخ زرد از این غصه و قد همچو کمان کن

از زهر هسلاهل جگرزاده زهرا
 خون گشت تو هم خون دل از دیده روان کن
 فریاد از آن دم که حسن تشنه لب از خواب
 بیدار شد ای شعیبه مرآن قصه بیان کن
 نوشید چه (چو) یک جرعه از آن آتش سوزان
 فریاد برآورد که زینب تو فغان کن

ایوای حسن وای

صد وای حسن وای

(دم بگیرند: ایوای.....)

ای خواهر نالان	ای زینب غمگین
میرو تو شتابان	تعجیل کن اینک
بسر سوی حسینم	از من خسبری بر
ماه حرمینم	کن مخیرش از من
گویا خبر از من	خواهر تو نداری
درگور بزم تن	نزدیک شده تا
از زهر هسلاهل	فریاد که مُردم
شد پاره مرا دل	از سوزش این زهر
ای دُخت حمیده	بشستاب ز یاری
آن نور دو دیده	برگو به برادر

ای وای و وامصیبتا

همه با هم

ای وای و وامصیبتا

از ظلم عدوی دون فکاریم همه	ما بیکس و یار و بی قراریم همه
بنگر که چگونه اشکباریم همه	برگو به برادرم که ای جان عزیز

حسن (در نصف مصرع دم بگیرند: حسن)

خواهرا برو (حسن) در بر حسین (حسن)
 ده خیر به او (حسن) ای ضیاء عین (حسن)
 گو به او چنین (حسن) ای شه زمن (حسن)
 خواسته تو را (حسن) این زمان حسن (حسن)
 تا بیاید او (حسن) وقت رفتنم (حسن)
 بشنود مگر (حسن) صوت گفتم (حسن)
 گو که یا اخوا (حسن) زودتر بیا (حسن)
 تا به بینمت (حسن) از ره وفا (حسن)
 زین محن رجا (حسن) خون دل گریست (حسن)
 زو مپرس چون (حسن) حالت تو چیست (حسن)

بحر طویل

(آهسته و کم صدا به هم بگویند)

آن زمان زینب غمدیده مضطر به دلش داغ برادر که شود بی‌کس و یاور ز دو بادام
 به برگ گل سرخ آب انار از مزگان ریخت به سر خاک بلا بیخت هم از طره خود
 رشته امید چه بگسیخت ز دل کرد ناله و آه از دل و فریاد برآورد که فریاد ز
 اسماء ستمگر که خورایند به شهزاده حسن زهر هلاهل همه جا گریه کتان موی
 کتان صیحه زنان رعدنشان اشک فشان رفت به بالین حسین دید که در خواب
 بود جان عزیزش به سر بستر آن شاه ز دل کرد رها آه که ای جان برادر بنگر بر
 سوی خواهر که چسان اشک فشانم به سر و سینه زنانم که بود لال زبانم به
 چسان سازمت این لحظه خیردار برادر تو نداری خبر از کینه و بیداد شه کشور
 ایجاد حسن مفخر او تاد به احوال پریشان طلبت کرده پس آن گاه حسین بن علی
 جست زجا گفت ای خواهر غمدیده شکستی کرم را و به رخ بستی در این
 لحظه تو اشک بصرم را مگر آن نور دل و دیده زهرا چه بود حالت زارش که
 نموده است فکارش زالم گفت در آن لحظه چنین زینب غمگین که ندانم چه به

سر آمده او را بنما جان برادر تو شتابی. نبود وقت سوآلی و جوابی شه دین
گشت به تعجیل در آنگاه روانه. به سوی بارگه خسرو دین میر یگانه. و نظر کرد
حسن را به روی خاک که مشرف به هلاکت بود آن سید ابرار حسین از دل خود
نالہ برآورد که ای جان برادر

(پایان بحر طویل)

آه عزیزان ز جور دشمن شهید کین شد عزیز ذوالمن
(دم بگیرند: آه عزیزان ز جور دشمن - شهید کین شد عزیز ذوالمن)

حسن یگفت ای برادر من بیای به زانو بنه سر من
خبر نداری ز حال زارم بیای و بنگر چسان فکرم
بس خواب بودم من ای برادر که تشنه گشتم ز جور اختر
ز خواب برداشتم دیگر سر که آب نوشم به حال مضطر
چه (چو) نوش کردم سم هلاهل تو گویی آتش فکند بر دل
ای وای و وامصیبتا ای وای و وامصیبتا

(دم بگیرند: ای وای و وامصیبتا - ای وای و وامصیبتا)

آندم شه دین گفت که ای جان برادر

قربان لب لعل تو گردم من مضطر

فریاد که خوردی ز ستم زهر هلاهل

خون شد جگر اطهرت ای زاده حیدر

من چون کنم از بعد تو با درد و فراق

چون خو بنمایم به غم هجر تو آخر

قربان تو و این جگر خونشده تو

بگشا نظر لطف به این غم زده بنگر

بعد از تو چه سازم من دلخسته بی یار

دیدم که چها کرد به ما گردش اختر

ای وای حسن وای

صد وای حسن وای

(دم بگیرند: ای وای حسن - وای صد وای حسن وای)

گفتا حسن آندم با شاه شهیدان

کم کن تو در ایندم این ناله و افغان

بعد از من نالان جانا تو امامی

باشی تو پرستار بر خیل یتیمان

عبداللله زارم طفل است و صغیر است

بی باب چه گردد از کینه عدوان

دلداری او کن زیرا که یتیم است

مگذار که گردد در دهر پریشان

هم قاسم زارم آن طفل فکارم

گردد ز فراقم سرگشته و حیران

ای وای و وامصیبتا ای وای و وامصیبتا

(دم بگیرند: ای وای و وامصیبتا - ای وای و وامصیبتا)

ماها به غم و بلا دچاریم همه حقا که عزیز کردگاریم همه

از جور معاندان و قوم بیدین بی مونس و یار و بی تباریم همه

حسن

(در هر نصف مصرع دم بگیرند: حسن)

ای عزیز من (حسن) شاه تشنگان (حسن)

گوش جان گشا (حسن) بشنو این بیان (حسن)

چون که می‌روی (حسن) از ره ولا (حسن)
 با همه حرم (حسن) سوی کربلا (حسن)
 قاسم یقین (حسن) هم‌ره شماست (حسن)
 یاور شما (حسن) در غم و بلاست (حسن)
 بهر قاسم (حسن) دیده بوس کن (حسن)
 زان زبیده را (حسن) نو عروس کن (حسن)
 عشرتی به پا (حسن) کن تو بهر آن (حسن)
 تا رجا کند (حسن) این چنین بیان (حسن)

بحر طویل

(سنگ را آهسته بهم و کم صدا بگویند)

ای برادر شه اورنگ ولا چون که رسیدی به صف کرب و بلا. بادیهٔ رنج و بلا از ره الطاف در آندشت شما دختر خود فاطمه را نامزد قاسم من خاطر او را بنما شباد. در آن وادی پرخوف خطر ساز تو داماد. مر او را که یتیم است و ندارد پدری بر سر و باشد زالم خونجگر و بیکس و هم در بدر نخل امیدش بود او بی بر هم بی ثمر اذن عطاکن که رود جانب میدان و شود کشته عدوان و سپارد به رخت جان و شود بهر تو قربان که به محشر چه درآیند شهیدان، بود او هم‌ره ایشان که در آن روز بر جد گرامی بنمائیم قیامی همه یکبار تمامی که ایا جد مگرم شه اورنگ معظم سبب عالم و آدم غرض از خلقت عالم بنگر از ره تمکین ستم فرقهٔ بیدین که ز راه ستم و کین به لب آب بریدند چرا سر ز تن خیل شهیدان همه با ناله و افغان به تضرع به سوی حضرت متان که‌ای خالق رحمان تو بیخشا به عوض شیعه ما را که فکارند ز الم زار و نزارند و دیگر چاره ندارند تویی خالق بخشنده رحمن ز کرامات بیخشای همگی را به شهیدان ره کوی وفایت تو در این عرصهٔ محشر

پایان بحر طویل

آه عزیزان ز جور دشمن

شهادتین شد عزیز ذوالمن

(دم بگیرند: آه عزیزان ز جور دشمن - شهید کین شد عزیز ذوالمن)

حسین بگفتا که من فدایت

شسوم فسدای تو و وفایت

دُری گرامی ز لعل سفتی

بدیده منت هر آنچه گفتی

منم مطیع و توام مطاعی

بیا نسمایم تو را وداعی

امان برادر از این جدایی

فغان عزیزان زبیینوایسی

حسن گشود آن زمان ز هم لب

کهای ستم‌کش بیا تو زینب

ای وای وامصیبتا ای وای و وامصیبتا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرانسې
پر تال جامع علمون انساني